

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراتب و مقامات سجده

سجده به تناسب مقامات انسان ساجد، یعنی کسانی که عارفان و عالمان بالله‌اند، کلاس به کلاس است و مقاماتی دارد.

اولین مقام، که مقام اهل علم است، ادراک حقیقت سجده علماً و فکر است. اینکه انسان از نظر علمی بفهمد فنای ذاتی یعنی چه؟ و در سجده چه می‌گذرد؟ به‌طور علمی و با تفکر، برهان، استدلال، مطالعه و درس‌آموزی، بفهمد سجده چیست؛ چون مقام بلندی است. این مرتبه‌ی عالمان است. و «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ»؛ لذا اینها گرچه علم دارند؛ اما همین علم بزرگترین حجاب از حقیقت سجده است؛ زیرا به حقیقت سجده علماً و حکماً نزدیک شده‌اند.

مقام دوم مقام اهل ایمان است. وقتی ایمان به کمال می‌رسد، به مقام اطمینان و نفس مطمئنه تبدیل می‌شود: «لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»^۱. این مقام اطمینان قلبی است؛ که مقام دوم و مقام مؤمنین و اهل و اصحاب یقین است.

مرتبه‌ی سوم از ساجدان، اهل شهود و اصحاب قلوبند. آنها با نور مشاهده و شهود باطنی، فنای مطلق را مشاهده می‌کنند. حضرت توحید با تمامیت خود در قلب اینها طلوع و تجلی می‌کند.

^۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۰.

اما مرتبه‌ی چهارم، برای کمال اولیای خداست. اولیایی که به اوج کمال رسیده‌اند. اینها به مقام وحدت صرف متحقق می‌شوند. حتی کثرت «قَابِ قَوْسَیْنِی» را هم پشت سر می‌گذارند و به مقام «اَوْ اَذْنِی» می‌رسند. اینها با همه‌ی هستی در حق و در غیب هویت فانی می‌شوند و هیچ اثر و گردی از آنها برجا نمی‌ماند. کسی که به اینجا رسید، به حالت محو مطلق می‌رسد؛ چون محو مراتبی داشت: یک مرتبه در افعال بود؛ یعنی در فاعلیت فاعل‌ها. فاعلیت خود و همه‌ی ماسوی‌الله محو می‌شود. دیگری در مرتبه‌ی اسماء و صفات بود. اما اینجا محو مطلق و ذاتی است. محو مطلق بر او حاکم می‌شود و پس از آن، حالت صَعَق کَلِّی به او دست می‌دهد. "صَعَق" حالتی شبیه حالت مرگ است.^۲ در ماجرای تجلی نور حق بر کوه طور، قرآن فرمود: «وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^۳. «صَعِقًا» مردن نیست؛ اما حالتی بسیار نزدیک به مردن است. به ساجدی که از کمال اولیای خداست، چنین حالتی دست می‌دهد. در حقیقت فنای تام برای او حاصل می‌شود؛ لذا حالت غشوه و بی‌هوشی برای او می‌آید و غباری از عبودیت باقی نمی‌ماند.

اولیای کمال، یعنی کسانی که به اینجا رسیده‌اند، دو دسته‌اند. یک دسته از آنها ظرفیت قلبی محدودی دارند. در حقیقت مقام قابلیت آنها ناقص است. اولیای کمال حَقَّند؛ اما ظرفیت آنها محدود است. این ظرفیت مربوط به عین ثابت است. عین ثابت هم در مقام

^۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۹۸ و حسینی زبیدی، تاج العروس، ج ۱۳، ص ۲۶۹ و مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج

۶، ص ۲۴۱.

^۳. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۳.

واحدیت و در اثر تجلی فیض اقدس شکل گرفت؛ که در اینها محدود است. خواجه عبدالله می‌گوید: «همه از آخر می‌ترسند و من از اول» که عین ثابتم از آنجا ناقص باشد. افرادی که این‌گونه‌اند، برای همیشه در حالت غشوه و محو کلی می‌مانند و به هوشیاری و حالت صحو بعد از محو بر نمی‌گردند. شاید حدیث «أُولِيَاءِ تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»^۴ هم اشاره به همین گروه باشد. اما اگر قلب ولیّ کاملی که به این مقام رسیده است، ظرفیت وسیعی داشته باشد؛ مورد تجلی فیض اقدس واقع شده باشد و عین ثابت او قلب وسیعی را برای وی فراهم کرده باشد؛ در حالت محو باقی نمی‌ماند؛ بلکه تجلیات لطفیه‌ای از جانب حضرت حق می‌آید؛ او را از حالت غشوه به حالت هشیاری و از حالت محو به حال صحو برمی‌گرداند و تلاطم و بی‌قراری روح او را به آرامش و طمأنینه تبدیل می‌کند. وقتی ساجد به حالت هشیاری بعد از ناهوشیاری برگشت، حق را مشاهده می‌کند و با همه‌ی شئون ظاهری، باطنی، لطفیه و قهریه‌ی حق، حق را می‌بیند. او در عین فانی و غرقه بودن در اقیانوس بی‌کرانه‌ی توحید و وحدت، جنبه‌های کثرتی را هم می‌بیند و به آنها هم توجه دارد. متقابلاً در عین اینکه در جنبه‌ی کثرت حضور و نقش‌آفرینی دارد و توجه و ادراک می‌کند؛ اما یک لحظه از حقیقت توحید غافل نیست. این کثرت، حجابی بین او و حقیقت حق نیست و خلق برای او حجاب نیستند. خلق برای امثال من حجاب است؛ که وقتی حواسم به سمت خلق می‌رود، خدا را نمی‌بینم. چه فاعلیت، چه صفات و چه وجود خلق و کثرات، برای امثال بنده که هنوز قدم در راه نگذاشته‌ایم، و مهجور و محجوبیم،

۴. سیدحیدرآملی، اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقة، ص ۱۹۷ و غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۲۵۶ و نجم‌الدین رازی،

مرصاد العباد، ص ۱۲۷ و هجویری، کشف المحجوب، ص ۷۰ و عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۳۸۷.

حجابند؛ اما اولیای کَمَل که جزء گروه دوم هستند، و به حال صحو بعد از محو برگشته‌اند؛ خلق برایشان حجاب نیستند. متقابلاً مثل کسانی نیستند که در حالت محو فانی و برای همیشه در حالت ناهوشیاری باقی ماندند و اصلاً کثرتی نمی‌بینند و هیچ‌وقت هم نخواهند دید. آنها واصلین به مقام فنای ربوبیتند و در حضرت احدیت فانی هستند؛ اما به هوشیاری بازنگشتند و کثرتی ندیدند.

اولیای گروه دوم از اولیای کَمَل، جامع وحدت و کثرتند و هر دو مقام را توأمان دارند. در چنین مقامی سلوکِ سالک معنا ندارد. سالکی برجا نمانده که سلوکی بماند تا بگوییم سلوک او یا تلاش عبادی او اثری دارد. بساط تمام اینها جمع شده و این وادی‌ها طی شده است. برای اصحاب صحو بعد از محو، هیچ حجابی از غیب و شهادت نیست. همه چیز برایشان مکشوف است. اینها لب فروبسته‌اند و در مورد آنچه در آن غوطه‌ورند، سخنی از آنها سر نمی‌زند و اظهار نمی‌شود. اجازه‌ی اظهار ندارند و عملاً هم اظهار نمی‌کنند.

اینها به سَر بزرگ قَدَر راه پیدا کرده‌اند؛ که بحث آن را در روایات داریم. یکی از اسرار بزرگ قَدَر همین است که اینها به آن راه یافته‌اند؛ لذا کام فروبسته‌اند؛ زبان درکشیده‌اند و چیزی از آنها اظهار نمی‌شود. غیب و شهود برای اینها مکشوف است. وجود حقّانی‌یی دارند، که همه‌ی عالم را با آن وجود حقّانی نگاه می‌کنند و لذا همه‌جا خدا را می‌بینند. «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ»^۵ به هرچه نگاه می‌کنم، خدا را می‌بینم.

هیچ‌یک از این تجلّیات، آنها را از تجلّیات دیگر حق غافل نمی‌کند. تجلّی افعالی خدا آنها

^۵ حسینی همدانی نجفی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۵ و ج ۴، ۳۸ و ج ۶، ص ۵۱ و ۵۳ و صدرالدین شیرازی، أسفار

أربعة، طبع سنگی، ج ۱، ص ۲۶؛ و طبع سربی، ج ۱، ص ۱۱۷ و فیض کاشانی، عین الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

را از تجلیات صفاتی و ذاتی غافل نمی‌کند؛ تجلی صفاتی، آنها را از تجلی افعالی و ذاتی غافل نمی‌کند و تجلی ذاتی، آنها را از تجلی افعالی و صفاتی غافل نمی‌کند. در هریک از تجلیات، دو تجلی دیگر را هم مشاهده می‌کنند و می‌بینند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

این مقام را در حدیث معراج و در سجده‌ی رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌توان دید. ما قسمت‌های مختلف حدیث نماز معراج را در شرح مراحل مختلف نماز خواندیم. جلسات قبل عبارات مربوط به رکوع پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در نماز معراج ایشان خواندیم؛ اکنون می‌خواهیم عبارات مربوط به سجود رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در نماز معراج بخوانیم.

سجده در نماز معراج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

بعد از رکوع، عبارت این است: «فَقَالَ اَرْفَعْ رَأْسَكَ» خدای متعال فرمود: ای پیامبر! سرت را بلند کن و از رکوع بردار. «فَرَفَعْتُ رَأْسِي» سرم را از رکوع برداشتم، «فَنَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي» نگاهم به چیزی افتاد که عقل از سر من پرید. «ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي» این را پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گویند؛ که عقل کل و حقیقت عقل هستند. در رکوع فرمودند: من به نور عظمت حق نگاه کردم، اما آنچه پیامبر دیدند، به قدری بزرگ بود که هیچ‌یک از تعبیر نور و یا عظمت، را در مورد آن به کار نبردند و به صورت مجهول بیان کردند؛ یعنی با الفاظ نمی‌توان گفت پیامبر چه دیده‌اند. فرمودند: «فَنَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلِي» نگاهم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید. «فَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِِي وَ يَدَيَّ» با دیدن او با صورت و دو دستم به زمین رو آوردم و سر به سجده نهادم. «قَالَهُمْ أَنْ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» در حالت سجده به من الهام شد که بگویم: «سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» و من هم گفتم. «لِعَلُّوْ مَا رَأَيْتُ» به خاطر

علو چیزی که دیده بودم، در سجود به من الهام شد بگویم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ». «فَقُلْتُهَا سَبْعًا» در سجده این ذکر را هفت بار تکرار کردم. «فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي» با تکرار ذکر دوباره به خود آمدم؛ هوش خود را بازیافتم؛ هشیار شدم و از مدهوشی بیرون آمدم. «كَلِمًا قُلْتُ وَاحِدَةً فِيهَا تَجَلَّى عَنِّي الْعُشْيُ» هر یک بار که این ذکر را در سجده می‌گفتم، یک مرحله از حالت غشوه و بی‌هوشی از من می‌رفت و هوشیاریم می‌آمد. «فَقَعَدْتُ» سپس سر از سجده برداشتم و نشستم. «فَصَارَ السُّجُودُ فِيهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» این یک جمله‌ی معترضه‌است. حضرت فرمودند: به‌خاطر همین است که ذکر سجود «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» است. «وَ صَارَتِ الْقَعْدَةُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ اسْتِرَاحَةً مِنَ الْعُشْيِ وَ عَلُوِّ مَا رَأَيْتُ» و نشستن بین سجده‌ی اول و دوم و قعده‌ی بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، استراحت و نفس تازه کردن از حالت غشوه‌ای است که در سجده به من دست داد و در اثر علو آنچه من دیدم و نگاهم به آن افتاد و در اثر آن به سجده افتادم. «فَالْهَمْنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ طَالِبْتَنِي نَفْسِي أَنْ أَرْفَعُ رَأْسِي» خدای عز و جلّ به من الهام کرد و از درونم هم چنین طلبی در من به‌وجود آمد، که سرم را بالا بیاورم. «فَرَفَعْتُ فَتَنَظَرْتُ إِلَى ذَلِكَ الْعُلُوِّ فَعُشِيَ عَلَيَّ» سرم را که بلند کردم، نگاهم به همان علو افتاد و دوباره حالت مدهوشی و غشوه به من دست داد. «فَخَرَزْتُ لَوْجْهِي وَ اسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهِي وَ يَدَيَّ» به رو افتادم و با دو دست و صورتم به حالت سجده به سمت زمین رو آوردم. «وَ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ: و گفتم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ». «فَقُلْتُهَا سَبْعًا» در سجده‌ی دوم هم این ذکر را هفت بار تکرار کردم. «ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي» بعد سرم را از سجده دوم برداشتم. «فَقَعَدْتُ قَبْلَ الْقِيَامِ لِأَنَّي النَّظَرَ فِي الْعُلُوِّ» بعد از سجده‌ی دوم نشستم. (قبلاً گفته‌ام که هریک از این مقامات بهره‌ای دارد که باید آن را درک کرد و بدان نائل شد. بعد از

سجده‌ی دوم هم باید کمی نشست.) حضرت فرمودند: قبل از قیام و برخاستن، نشستیم؛ تا نگاهم را برای بار دوم به آن علوّ بیندازم. «فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ وَرُكْعَةً» از همین رو و به‌خاطر همین مسأله است که یک رکوع و دو سجده وجود دارد.

در بحث رکوع، عبارات قبلی این حدیث را خوانده بودیم؛ که حضرت در معراج با آنچه برای ایشان، با نظر کردن به نور عظمت حقّ متعال، در مرتبه‌ی توحید اسمائی و صفاتی، در رکوع طی شد، یک رکوع به‌جا آوردند؛ ولی در اینجا دو سجده است. اینجا رسول‌الله ﷺ فرمودند: «وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ» به‌این‌خاطر است که در هر رکعت دو سجده و یک رکوع وجود دارد. «وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ التُّعُودُ قَبْلَ الْقِيَامِ قَعْدَةً خَفِيفَةً» و به‌همین سبب است که نشستن بعد از سجده‌ی دوم و قبل از برخاستن، نشستن کوتاهی است.

علت ذکرهای رکوع و سجود

در مورد علت اینکه چرا ذکر رکوع، یعنی «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» بر عظمت خدا اشاره دارد و ذکر سجده، یعنی «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» بر علوّ خدا، پرسیده‌اند. این روایت را می‌خوانم و فقط ترجمه می‌کنم.

«هشام بن الحکم عن أبي الحسن موسى عليه السلام» هشام بن حکم از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است: «قال: قُلْتُ لَهُ لِمَ يُقَالُ فِي الرُّكُوعِ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ وَ يُقَالُ فِي السُّجُودِ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» خدمت امام کاظم علیه السلام عرض کردم به چه علت در رکوع گفته می‌شود: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» و در سجده گفته می‌شود: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ»؟ «قال: يا هشام» امام کاظم علیه السلام فرمودند: ای هشام! «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَسْرَى بِالنَّبِيِّ ﷺ وَ كَانَ مِنْ رَبِّهِ لَكَ قَابِ

قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى^۶ رُفِعَ لَهُ حِجَابٌ مِنْ حُجْبِهِ» خدای تبارک و تعالی هنگامی که شبانه رسول خدا ﷺ را به سفر معراج برد و پیغمبر ﷺ به جایی رسیدند که قرآن فرمود: «قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» بین او و خدای متعال به اندازه‌ی انحنای دو کمان و یا نزدیکتر از آن فاصله بود؛ هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ این قدر به محضر پروردگار نزدیک شدند؛ «رُفِعَ لَهُ حِجَابٌ مِنْ حُجْبِهِ» حجابی از حجاب‌های الهی از پیغمبر ﷺ کنار رفت و برطرف و برداشته شد و پرده‌ای بالا رفت. «فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَبْعًا حَتَّى رُفِعَ لَهُ سَبْعُ حُجُبٍ» پیغمبر اکرم ﷺ با بالا رفتن و کنار رفتن این حجاب، هفت بار تکبیر گفتند؛ تا اینکه هفت حجاب کنار رفت. با هر تکبیر پیغمبر ﷺ، یک حجاب از حجب کنار می‌رفت. «فَلَمَّا ذَكَرَ مَا رَأَى مِنْ عَظَمَةِ اللَّهِ اِزْتَعَدَّتْ فَرَائِضُهُ» وقتی پیغمبر ﷺ آنچه را از عظمت الهی که بعد از کنار رفتن حجاب‌ها مشاهده کردند، یاد کردند، همه‌ی ارکان وجود ایشان به‌لرزه درآمد. «فَانْبَرَكَ عَلَي رُكْبَتَيْهِ» پیغمبر ﷺ به سمت زانوهایشان خم شدند. «وَ اَخَذَ يَقُولُ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» و شروع کردند به گفتن ذکر: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ». در اثر دیدن آن عظمت، در رکوع این ذکر را گفتند. «فَلَمَّا اعْتَدَلَ مِنْ رُكُوعِهِ قَائِمًا» پس آن گاه که پیغمبر اکرم ﷺ از حالت رکوع به حالت ایستاده و اعتدال درآمدند؛ «وَ نَظَرَ اِلَيْهِ فِي مَوْضِعٍ اَعْلَى مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ» و نگاهشان به محلی افتاد که بالاتر از موضع قبلی عظمت بود که دیده بودند؛ «خَرَّ عَلَي وَجْهِهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» با صورت سجده کردند و به خاک افتادند و چون آن مکان اعلی^۷ را دیدند؛ می‌فرمودند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ». «فَلَمَّا قَالَ سَبْعَ مَرَّاتٍ سَكَنَ ذَلِكَ

۶. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۹.

الرُّعْبُ» وقتی پیغمبر ﷺ هفت بار این ذکر را در سجده تکرار کردند، حالت رُعبی که آن عظمت در قلب پیغمبر ﷺ ایجاد کرده بود، آرام گرفت. بعد حضرت کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «فَلِذَلِكَ جَرَتْ بِهِ السَّئَةُ.»^۷ و به این خاطر گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» در رکوع و گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» در سجده، سنت شد و در نمازها باید گفته شود.

واقعاً نور عظمتی که پیامبر اکرم ﷺ در رکوع مشاهده کردند، چه بوده است؛ که در رکوع هم از خود بی خود شدند؟ عبارات حدیث را خواندیم. حقیقتی که حضرت بعد از منزل رکوع دیدند، که حتی به نور عظمت هم تعبیر نکردند؛ یعنی واژه‌ای پیدا نشد که بتوانند اشاره‌ای به آن علو و حقیقت کنند، چه بوده است؟! از اسماء ذاتیه حق متعال بوده است؟ یا اینکه بالاتر از آن، تجلی خود ذات بدون هر اسم، حتی اسم ذاتی بوده است؟ نمی‌دانیم و به اینجا راه نداریم! و اینکه حضرت فرمودند: بار دوم نشستیم تا برای بار دوم به آن علو نگاهی بیندازم؛ این تکرار در نظر به این علو برای چه بوده است؟! برای اینکه آن حقیقت را در جان رسول ﷺ تمکین ببخشد؛ یا اینکه سر دیگری داشته است؛ خدا می‌داند. و الهامی که خدای متعال در حال غشوه و در حالت صَعق و فنایی که پیغمبر اکرم ﷺ در سجده داشتند، به ایشان کرد؛ با چه اسمی به رسول الله ﷺ الهام شده است؛ که نتیجه‌ی آن تسبیح و توصیف خدای متعال به علو است: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى»؟ بنابه روایتی که ان شاء الله جلسه‌ی آینده خواهیم خواند، «علو» و اسم «علی» اولین اسم حق و از اسماء ذاتیه حق متعال است. تحمید از لوازم تجلی به کثرت است. تحمیدی که بعد از

۷. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۲۸ و مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۱۰۳ و صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۲.

تسبیح علو است: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى، وَبِحَمْدِهِ»؛ حقایق آن چه بوده است؟ خدا می داند! ما فقط چهار تا عبارت می خوانیم و ترجمه می کنیم؛ ولی از حقیقت آن محرومیم؛ ولی بدانیم که سجده چنین چیز بزرگی است. ولو حقیقت سجده‌ی در نماز را نمی فهمیم؛ ولی بدانیم چه چیز بزرگی است.

از خدای متعال می خواهیم به برکت اولیای کُمل خود، که در رأس آنها پیامبر اکرم و خاندان بزرگوار آن حضرت ﷺ قرار دارند؛ توفیق درک این حقایق و نایل شدن ولو به شمه‌ای از این مقامات معنوی و عبودی را به همه‌ی ما نصیب فرماید. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ